

است و بعضی است و
مستوفی از بعضی است
اعتبار فدا از بعضی است
کشته مستوفی ۳

کردن **اصحا** دور کردن و کشته شدن عام و سایرین شدن
پستان از نیز و رسیده و سنگ چشیدن آن و نام پمبرست و این اسم است
که عرب در کلام خود آورده اند و اصحا بمعنی مصدری متصرف با یونانند
چرا که بعضی توابع استیاقی را ندانند **استراق** و زدیجه کوش فراوان
استیاق پیشی گرفتن و با یکدیگر انداختن **استرداق** روزی بود
استطلاق رفتن شکم **استراق** همه را فرا گرفتن و تمام توانای خود را
کردن و غرق شدن **استیاق** دعوی فرزند کردن **استیاق** آتش و آب
کشیدن **استیاق** سخن گفتن خواستن و از سخن بیرون کشیدن
استیاق استواری خواستن و استوار کردن **استیاق** فراموش کردن
و تمام شدن و رکت شدن **استیاق** توفیق **استیاق** سزاوار شدن
استیاق تنگ شدن و ندکی گرفتن **استیاق** با یکدیگر شدن **استیاق**
با یکدیگر و با یکدیگر استیاق **استیاق** بالبعثه پیشه **استیاق** روشن شدن
و در شدن **استیاق** مهربانی کردن ترسیدن **استیاق** آرزو مند شدن
استیاق گرفتن کل را یکدیگر گرفتن و هنرم و خزان سخاقتن و سخن را بچسب
راست و قبح بودن در خدمت بی قصد و بچسب و رکت رفتن در انجالی
اشق بالفم و فم پیش نشد و جمع درختی است که مانند ستیجی رانده و یک گل
دبختین و تشدید قاف و شوارتر **اشدق** فراخ دهن **اصداق** کاپیون
کردن **اصحا** مبرازیدن و پیدایش کردن **اصفاق** در فرار کردن و فرار کردن
مردم در کاری و کوشیدن را یکبار و روشن کردن **اصطفاق** هم در گرفتن
و چندین درخت از با و در زمین از رخم و آواز دادن چری **اصحی**
بالبعثه تنگ تر **اصطفاق** بجا آمدن و در برابر کشتی و خاوشش بودن

خوار شدن

ادب می

اصحی از بعضی است
اصحی از بعضی است
اصحی از بعضی است

و سر در پیش آنکندن و رفتن مستتران در بی کدی که و فرزند آن **اصحی**
از بند آمدن دروان کردن و کشتن و کشتن و سنگ را ندان **اصحی**
از او کردن **اصحی** سح در آمدن و پنج زمین فرو بردن درخت بچون
رفتن **اصحی** درختی او بچین و ماضی بخری فرو بردن و چری را عدله
کردن **اصحی** با کشته فرسخ رفتن و کردن بند در کردن و کردن بند
ساختن و بالبعثه کردن و بزرگان قوم و گرفتن کاری **اصحی** دست
بگردن هدیه کردن و بگردن گرفتن کاری **اصحی** عاشق شدن و چکی
بسته شدن **اصحی** باز و استیاق **اصحی** بالبعثه در زدن و چری که
بند است و سنگی که در کردن او علاقه باشد **اصحی** چری کردن و چو
کردن و کمان سخن کشیدن **اصحی** در بستن **اصحی** بالبعثه رفتن و قاف
کریختن بودن و باعث کردن بچین کردن آسمان و هرگز که **اصحی**
اصحی از همه بزرگتر شدن بالبعثه بوسیله که باعث او تمام نشد باشد
اصحی با یکدیگر چری عجب آوردن **اصحی** با یکدیگر از آمدن کردن
اصحی بالبعثه دیوانه کردن و دروغ گفتن با یکدیگر که با یکدیگر فم لام شد
در خشنده **اصحی** با یکدیگر دروغ گفتن و رفتن که بد رفتن و باران بود
نیاست بالفم کوی است بجز **اصحی** و تشدید لام دروغ که **اصحی** در
رسانیدن و رسیدن و با چری بویست و پروی کردن چری بویست
بچری و چری و کسین دور رسیدن **اصحی** **اصحی** **اصحی** **اصحی**
چسپیدن و چسپانیدن **اصحی** **اصحی** **اصحی** **اصحی**
اصحی با یکدیگر در زمین شدن و در زمین **اصحی** بالبعثه سخت کشیدن
بچین شدن و مان شدن و غایت خوب شدن **اصحی** بالبعثه همه در کردن

بغین